

بررسی «خود» و «دیگری» در شعر فروغ فرخزاد

فاطمه حسین پور ماستری

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی تهران

hosseinpour.fa.1993@gmail.com

چکیده

مسئله خود و دیگری از مباحثی هست که در حوزه نقد ادبی مورد توجه قرار گرفته است. ویژگی های اساسی یک شخص که او را از دیگر اشخاص متمایز می کند خود را تشکیل می دهد، و خود در کنار دیگری مفهوم و معنا پیدا می کند و به عبارتی وجود هیچ خودی بدون در نظر گرفتن دیگری یا دیگران امکان پذیر نیست و رابطه ای که بین این دو مفهوم برقرار است بر پایه ی تعامل یا تقابل بین این دو شکل می گیرد و این تعامل یا تقابل سبب این می شود که مرز بندی بین خود و دیگری آشکار گردد.

در این نوشتار سعی بر این است خود در اشعار فروغ فرخزاد مورد بررسی قرار گیرد و اینکه اشعار او تحت چه شرایط و ساختار اجتماعی و ویژگی و تجربه های فردی شکل گرفته است و اینکه در تعامل یا تقابل با دیگری یا دیگران چگونه رابطه ای داشته است و در نهایت منجر به چه تحولاتی در ادبیات معاصر ایران گشته است.

واژگان کلیدی: خود، دیگری، تقابل، تعامل، فروغ فرخزاد

مقدمه

در این نوشتار سعی شده است تا به بررسی و تحلیل مفهوم خود و دیگری در اشعار فروغ فرخزاد با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد درون متنی پرداخته شود و علت و عوامل و شرایطی که سبب شده است تا مرز بندی هایی بین خود و دیگری در شعر فروغ فرخزاد نمایان شود، مورد بررسی قرار می گیرد.

به این ترتیب سه سؤال مطرح است:

سؤال اول اینکه خودی که در اشعار فروغ شکل گرفته است تحت چه شرایط فردی و در چه ساختار اجتماعی پدید آمده است؟

سؤال دومی که مطرح است این است که خود شکل گرفته در آثار فروغ چه نوع رابطه ای (تعامل یا تقابل) با دیگری یا دیگران دارد؟

سؤال سوم که مطرح خواهد شد این است که شکل گیری خود و دیگری در آثار فروغ باعث چه تحولاتی در ادبیات معاصر ایران شده است؟

بر اساس این پرسش ها اولین فرضیه ای که مطرح است این است که زندگی فردی فروغ و تجربیات او از زندگی و همچنین شرایط و ساختار جامعه ای که فروغ در آن زندگی می کند و شعر می سراید باعث به وجود آمدن خود فردی و جمعی فروغ شده است. فرضیه ی دوم مطرح شده این است که تعامل و تقابل فروغ با زندگی فردی و با شرایط و ساختار اجتماعی که فروغ در آن می زیسته است سبب به وجود آمدن مرز بندی خود فردی و جمعی با دیگری فردی و جمعی می شود. و بعد از این دو فرضیه، فرضیه ی سوم این است که شکل گیری خود و دیگری

در اشعار فروغ و تعامل و تقابل و مرزبندی ایجاد شده بین آن دو سبب این شده است که اشعار فروغ نقش مهم و تاثیر گذاری در ادبیات معاصر ایران داشته باشند.

متن اصلی

خود ساختاری روانی است که از خلال تجربیات فرد، شکل می‌گیرد و سازمان و تداوم می‌یابد و خود محصول افکار و احساسات و تجربه‌های آدمی است و مستقل از آن نیست، به عبارتی به موجودیت فردی یک شخص خود گفته می‌شود. ویژگی‌های اساسی یک شخص که او را از دیگر اشخاص متمایز می‌کند خود را تشکیل می‌دهد و آگاهی هر فرد از موجودیتش خود آن شخص است. در واقع خود عامل اندیشه‌ها و کردار فرد است و خود سرشت اصلی یک شخص است که در گذر زمان آگاهی فرد را شکل می‌دهد و منسجم می‌کند. «خود انسان عبارت است از یک واقعیت مرکب چند وجهی که عقل، حس، عاطفه، غریزه و رؤیا جنبه‌ها و جهات متفاوت این جهان مرکب را تشکیل می‌دهند.» (روشنی، ۱۳۸۳: ۲۹)

لازم به ذکر است هیچ خودی بدون در نظر گرفتن رابطه با دیگری امکان وجود پیدا نمی‌کند و به عبارتی هر خودی، دیگری را در بطن دارد. اگر ما خودی را قائل شویم حتما در بیرون از مرزهای آن دیگری وجود دارد که از خود جدا نیست، به طور کلی میان خود و دیگری مفهوم پیوند وجود دارد یعنی این دو مفهوم به تنهایی و جدا از هم قابل درک نیستند. بلکه مفهوم خود و دیگری بر این پایه استوار است که هیچ خودی بدون در نظر گرفتن مفهوم دیگری به وجود نمی‌آید. «خود و دیگری مبتنی بر این فرض است که در دل تجربه شخصی خود ذهنی موجود است که هر چیزی را به مثابه دیگری از خود بیگانه می‌سازد.» (مدرسی، ۱۳۹۰: ۱۴۶)، حال رابطه‌ی بین این دو گاه مبتنی بر تعامل و گاه مبتنی بر تقابل یا تعارض است.

گاهی ممکن است خود به صورت جمعی باشد و مرزهایش گسترش یابد یعنی افرادی که دارای ایدئولوژی‌ها و باورها و تجربیات مشترک هستند در تعامل یا تقابل با دیگری یا دیگران قرار گیرند اثر هر نویسنده یا شاعر هم مانند هر هنر دیگری بیان مجدد احساسات و تجربه‌های زندگی اوست و چون از زندگی مایه می‌گیرد طبیعی است که باید هماهنگ با ماهیت متغییر و تاثیر پذیر آن باشد. شعر معاصر نیز مولود شرایط زندگی معاصر و ترسیم کننده خطوط مشخص این زندگی است، به عبارت دیگر، اندیشه شاعر یا نویسنده، متأثر از محیط زندگی و روزمرگی اوست و می‌توان این تاثیر را به گونه‌های مختلفی در خود شکل گرفته در آثارش یافت. جهان‌نه از یک دیدگاه واحد و یکنواخت انسانی بلکه از دیدگاه‌های متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد و بنابراین برداشت‌های مختلفی از جهان وجود دارد و انسان‌ها به علت فرار گرفتن در موقعیت‌های متفاوت، تجارب جداگانه‌ای از زندگی اجتماعی دارند.

اگر شعر را آینه‌ای بدانیم که هر کس نقد حال خود را در آن می‌بیند پس باید تفاوت بین شعر زن و مرد را نیز باور داشته باشیم، تفاوتی که در کلام زن و مرد وجود دارد ناشی از تمایزاتی است که از نظر نقش اجتماعی، مسائل روانی و فرهنگی بین این دو گروه وجود دارد. به عبارت دیگر زنان دنیای ویژه خود را دارند و از رهگذر احساس‌ها خاص خود به تجربه‌هایی می‌رسند که مردان به دلیل نداشتن چنین شرایطی، نمی‌توانند به ادراکی مشابه آنها برسند.

گفتن این نکته در اینجا خالی از اهمیت نیست که تأکید بر جنسیت و خود جمعی در آثار شاعران مرد به ندرت دیده می‌شود انگار مرد است که انسان تلقی می‌شود و از قبل تعریف و معرفی شده است و این زن است که لاجرم نیاز به دیده شدن و به شمار آمدن و تشریح خود دارد.

فروغ فرخزاد در پانزدهم دی ماه ۱۳۱۳ شمسی در تهران متولد شد، آشنایی او پرویز شاپور نقطه عطفی در زندگی و شعر فروغ محسوب می‌شود، مادر فروغ و پرویز دختر خاله بودند و شاپور گاهی به همراه مادرش به خانه‌ی فروغ می‌آمد. به نظر می‌رسد ظاهر آرام، معقول، آراسته و شوخ طبعی شاپور برای دختر نوجوانی چون فروغ جذابیت داشت، اما از آغاز همه با این پیوند به دلیل اختلاف سن زیاد شاپور مخالف بودند از این رو این دو به نامه نگاری

های عاشقانه رو آوردند و سرانجام در سال ۱۳۳۰ پس از قوس و کش های زیادی با یکدیگر ازدواج کردند یک سال بعد، یعنی سال ۱۳۳۱ مقارن با تولد تنها فرزندشان، کامیار، فروغ نخستین مجموعه اشعارش با نام «اسیر» شامل ۴۳ شعر را منتشر کرد. به نظر می رسد از همین سال و همین کتاب اختلافات این دو آغاز می شود، زیرا فروغ پیوسته به مجالس و محافل که روشنفکران و شاعران مرد در آن رفت و آمد داشتند می رفت و شاپور با این موضوع مخالف بود، برخی از محققان بر این باورند که موضوع اصلی مجموعه «اسیر» اختلافات فروغ با شاپور است. دومین مجموعه شعر فروغ «دیوار» شامل ۲۵ شعر در سال ۱۳۳۵ چاپ شد و به دلیل برخی گستاخی ها و سنت شکنی ها مورد نقد و سرزنش ادبا قرار گرفت. فروغ علی رغم ملامت های شخصیت های ادبی یک سال بعد یعنی سال ۱۳۳۶ سومین مجموعه شعر خود به نام «عصیان» شامل ۱۷ شعر را چاپ کرد و در سال ۱۳۴۱ مجموعه «تولد دیگری» شامل ۳۵ شعر و در سال ۱۳۴۲ مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» مشتمل بر ۷ شعر را منتشر کرد. این مجموعه ها اشعاری بودند زبانه، سرکش، رمانتیک، و بحث برانگیز... فروغ همان طور که خیلی زود ازدواج کرد خیلی زود هم در سال ۱۳۴۳ از همسرش جدا شد. می توان گفت این عشق پر شور فروغ به شاپور و شکست بعد از آن که جز جدایی ناپذیر زندگی فروغ است در شعر او تاثیر زیادی دارد.

خود فردی

ابتدا در اشعار فروغ خود فردی شکل گرفته را در برخورد با دیگری جنس مخالف خود یعنی مرد بررسی می کنیم که از یک سو در تعامل و عشق ورزیدن به آن و از یک سو در تقابل با آن است.

«در شعر فروغ، این من فروغ است که همواره محور شعرهای او شده است و اغلب شعرهایش بر اساس آن شکل می گیرد.» (نیکبخت، ۱۳۷۳: ۶۷)، همچنین «روانشناسان و نظریه پردازان شخصیت، هویت را در درجه نخست امری فردی/شخصی می دانند و معتقدند هویت به ویژگی های شخصیتی و احساسی فرد معطوف است.» (گل محمدی، ۱۳۸۰: ۱۱)

خود فردی فروغ در اشعارش به دیگری فردی مرد عشق می ورزد و او یکی از برجسته ترین شاعران زنی است که در اشعارش به بیان بی پرده حس های خود فردی می پردازد که شاید شاعران دیگر از گفتن و پرداختن به آن پروا داشته اند. او به صراحت این حس های فردی را در ازای عشق و عاطفه به دیگری جنس مخالف است بیان می کند و در شعر بوسه این حس پنهان زبانه را در یک رابطه نشان می دهد:

در دو چشمش گناه می خندید/ بر رخس نور ماه می خندید/ در گذرگاه آن لبان خموش/ شعله ای بی پناه می خندید/ شرمناک و پر از نیازی گنگ/ با نگاهی که رنگ مستی داشت/ در دو چشمش نگاه کردم و گفتم/ باید از عشق حاصلی برداشت/ سایه ای روی سایه ای خم شد/ در نهانگاه رازپرور شب/ نفسی روی گونه ای لغزید/ بوسه ای شعله زد میان دو لب (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۵)

بنابراین در اشعار فروغ، زنی شعر می گوید که در تعامل و عاشق و وصف کننده دیگری مرد است و احساس خود را بی پرده بیان می کند. و در بعضی از اشعارش از این دیگری به خوبی یاد می کند:

خلوت خالی و خاموش مرا/ تو پر از خاطره کردی ای مرد/ شعر من شعله احساس من است/ تو مرا شاعره کردی ای مرد (همان: ۵۶)

و حتی گاه از محدودیت هایی که از آنها رهایی یافته و آرزوی آن را در سر داشت بر می گردد:

پای مرا دوباره به زنجیرها ببند/ تا فتنه و فریب ز جایم نیفکند (همان: ۶۸)

و همچنین در جای دیگری از خاطراتش با مرد مورد علاقه اش با حسرت یاد می کند:

باز تصویری غبار آلود/ زان شب کوچک، زان شب میعاد/ زان اتاق کوچک سرشار/ از سعادت های بی بنیاد (همان: ۱۰۱)

خود فردی فروغ همان طور که عاشق مرد و تعامل با دیگری اوست از سویی در تقابل با دیگری مرد است، و به عبارتی چهره ای که از دیگری مرد در ذهن او شکل گرفته، چهره ای منفی و در تقابل او قرار دارد. برای نمونه:

بیا ای مرد ای موجود خودخواه/بیا بگشای درهای قفس را/اگر عمری به زندانم کشیدی/رها کن دیگرم این یک نفس را(همان : ۴۷)

و نسبت به این دیگری اعتراض می کند، برای نمونه این نامه فروغ به پرویز شاپور بسیاری از این اعتراض ها را بیان می کند:

« تو نمی دانی من چقدر دوستت دارم و بر خلاف مقررات و آداب و رسوم و بر خلاف قانون و افکار و عقاید مردم رفتار می کنم. ولی بند هایی بر پای من است که مرا محدود می کند. روح من، وجود من و اعمال من در چهار دیواری قوانین بی معنی اجتماعی محبوس مانده است. و من پیوسته فکر می کنم که هر طور شده باید یک قدم از سطح عادیات بالاتر بگذارم. من این زندگی خسته کننده و پر از قید و بند را دوست ندارم...» (فرخزاد، پوران، ۱۳۸۱: ۳۶)

همچنین، فروغ در نامه ای به ابراهیم گلستان این گونه می نویسد: «...آن عشق و ازدواج مضحک در شانزده سالگی پایه های زندگی آینده من را متزلزل کرد...» (مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۴۳۵)

« در شعر اسیر، اسارت در زندان خانه است و شعر از زبان یک زندانی بیان می شود که نه امید رهایی دارد و نه توان گریز.

در این فکر من و می دانم که هرگز/مرا یارای رفتن زین قفس نیست/اگر هم مرد زندانبان بخواهد /دگر از بهر پروازم نفس نیست.» (م. آزاد، ۱۳۷۶: ۶۰)

و همچنین در شعر عصیان آنجا که میگوید: به ایوان می روم و انگشتانم را / بر پوست کشیده شب می کشم / چراغ های رابطه تاریکند/چراغ های رابطه تاریکند/کسی مرا به آفتاب معرفی نخواهد کرد/کسی مرا به مهمانی گنجشک ها نخواهد برد.(فرخزاد، ۱۳۷۷: ۴۰۶-۴۰۷)

این ابیات حاصل روابط فروغ با پرویز شاپور است که به انجامی خوش نرسید و آنها نتوانستند زندگی شیرینی با هم داشته باشند.

خود جمعی

به وجود آمدن خود جمعی مبتنی بر احساسات مشترک و سرنوشت مشترک است. سبک زنانه در شعر فروغ فرخزاد در کاربرد واژه های خاص زنانه و بسامد آنها قابل توجه است. همچنین توصیف ها و تصویر های زنانه که مردان کمتر به تصویر کردن آنها پرداخته اند. و قهرمان شعر های فروغ، خود او یا زنان دیگر هستند؛ دختران، زنان و مادران. (تعامل با دیگری زنان و به وجود آمدن خود جمعی)

ودختری که هنوز آنجا/در آستانه پر عشق ایستاده /سلامی دوباره خواهم کرد.(همان: ۳۵۱)

این منم زنی تنها /در آستانه فصلی سرد/در ابتدای درک هستی آلوده ی زمین (همان : ۳۶۳) و خواهرم دوست گلها بود/و حرف های ساده قلبش را /وقتی که مادر او را می زد /به جمع مهربان و ساکت آن ها می برد (همان: ۳۹۲)

یکی از نمود های مشترک «خود جمعی» زنان در شعر فروغ، توجه به حس مادری است، موضوع مادر در شعر فروغ از دو دیدگاه قابل بررسی است: اول از دیدگاه حس مادر به فرزند و بعد دیدگاه فرزند به مادر. در شعر های دوره ی اول فروغ حس اول (مادر نسبت به فرزند) مشهود تر است. احساس مشترک رنج یک مادر در هنگام بیماری کودکش در شعر زیر آشکار است تا حدی که دعا می کند بمیرد اما کودکش رنج نکشد:

طفلی غنوده در بر من بیمار / با گونه های سرخ تب آلوده /با گیسوان در هم آشفته / تا نیمه شب ز درد نیاسوده /هر دم میان پنجه ی من لرزد / انگشت های لاغر و تب دارش / من ناله می کنم که خداوندا / جانم بگیر و کم بده آزارش (همان : ۶۹)

در شعر دیگری که فروغ در آن از فرزندش کامیار یاد می کند و سرشار از احساسات مشترک مادرانه است و احساس گناه و ناامیدی در این شعر مشهود است. این شعر مربوط به دورانی است که فروغ با همسرش اختلاف

داشته و از نظر روحی در وضعیت خوبی نبوده است ولی به هر حال این حس مادرانه که توأم با احساس گناه و ناامیدی است در شعر زیر به خوبی به تصویر کشیده شده است:

لای لای ای پسر کوچک من / دیده بر بند که شب آمده است / سر به دامان من خسته گذار / گوش کن بانگ قدم
هایش را / نه برو دور شو ای بد سیرت / دور شو از رخ تو بیزارم / کی توانی که و بر بایش از من / تا که من در بر
او بیدارم / ناگهان خاموشی خانه شکست / دیو شب بانگ بر آورد که آه / دامن رنگ گناه است گناه / دیوم اما تو
ز من دیو تری / مادرو دامن ننگ آلوده / آه بردار سرش از دامن / طفلک پاک کجا آسوده / بانگ می میرد و در آتش
درد / می گدازد دل چون آهن من / می کنم ناله که کامی کامی / وای بردار سر از دامن من (همان : ۴۴-۴۶)

فروغ این حس مشترک زنانه را با نگاهی رویایی و آرزومندانه، آن گونه که در ذهن هر زنی زیبا و لذت بخش است بیان می کند:

مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل / که از ورای پوست، سر انگشت های نازکتان / مسیر جنبش کیف آور جنینی را
دنبال می کند / و در شکاف گریبانتان / همیشه هوا به بوی شیر تازه در می آمیزد. (همان : ۳۲۰)

حتی آن جایی که فروغ از منظر فرزند به مادر می نگرد و سخنش لحنی فیلسوفانه و انتقادی به خود می گیرد باز حس مشترک زنانه را بیان می کند:

مادر تمام زندگی اش سجاده است گسترده / در آستان وحشت دوزخ / مادر همیشه در ته هر چیزی / به دنبال جای
پای معصیتی می گردد / و فکر می کند که باغچه را کفر یک گیاه آلوده کرده است / مادر گناه طبیعی است / مادر
تمام روز دعا می خواند / و فوت می کند به تمام گل ها / و فوت می کند به تمام ماهی ها / و فوت می کند به
خودش / مادر در انتظار ظهور است (همان : ۳۹۰)

با توجه به این مطلب که احساسات و تجربیات مشترکی بین زنان وجود دارد این خود شکل گرفته در اشعار فروغ قابل گسترش به خود جمعی زنان است که از طرفی در تعامل با دیگری مردان است و از طرفی در تقابل.
به بیان خود فروغ: «...دیگر شعر را تنها در بیان یک احساس منفرد درباره ی خودم نمی دانستم بلکه هر چه بیشتر در
من رسوخ می کرد، من پراکنده تر می شدم...» (زمانی نعمت سرا، ۱۳۸۰: ۴۱) فروغ در ابتدا در اشعارش به بیان
مسائل خصوصی می پرداخت (خود فردی)، اما اندک اندک دنیای «خود» را وسعت داد و دیدگاهش رنگ فلسفی
بیشتری گرفت، آنچنان که به عمق مسائل حیات و اجتماع توجه کرد و کم کم از خود فردی زنانه ی خویش به
سمت خود جمعی زنان حرکت کرد.

فروغ آگاهانه زبان زنانه را در شعر خود به کار می برد و به برجسته کردن آن تمعد داشت: «شعر من یک مقدار
حالت زنانه دارد، خوب این خیلی طبیعی است که به علت زن بودنم است. من خوشبختانه یک زنم اما اگر پای ارزش
های هنری پیش بیاید فکر می کنم دیگر جنسیت نمی تواند مطرح باشد. طبیعی است که یک زن به علت شرایط
جسمانی، حسی و روحیش به مسائلی توجه کند که شاید مورد توجه یک مرد نباشد و یک دید زنانه نسبت به
مسائلی بدهد که با مال مرد فرق کند.» (فرخزاد، نقل از جلالی، ۱۷۴: ۱۳۷۷) و در جای دیگر می گوید: «من یک زن
هستم و تصمیم دارم که در شعرم همچنان یک زن باقی بمانم و به هیچ وجه خیال بازگشت ندارم.» (لنگرودی،
۱۳۷۰: ۱۱۵)

فروغ از ظرفیت چند شکلی شدن زبان و تصویر واژگان استفاده می کند تا به جنسیت (خود جمعی زنان) تصویر
بخشد. و این گونه کار آگاهانه فروغ در آمیختن شکل و محتوا با هسته نوشتن زنانه باعث می شود شعرهایش جلوه
زنانه داشته باشد و با توجه این که عاطفه یکی از مهم ترین عناصر شعری است، بنابراین وجود احساس و عاطفه
زنانه مشترک در شعرش باعث می شود که سایر عناصر شعری نیز تحت تاثیر قرار گیرند. زنان با استفاده از تجربه
ها و اندیشه های خاص خود به هنگام سخن گفتن واژه هایی را بر می گزینند که در کلام مردان کاربرد دیگری
دارد.

آیا دوباره روی لیوان‌ها خواهیم رقصید؟/ آیا دوباره زنگ در مرا به انتظار صدا خواهد برد؟ (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۷۱-۳۷۲)

گرایش به جنس مخالف و عشق نسبت به او احساس و تجربه مشترکی است که بین زنان وجود دارد فروغ در شعر فارسی از احساس‌های نهانی زنان نسبت به دیگری جمعی مردان سخن گفت و هویت دگرگونه‌ای را از زن بیان کرد و صداقت زنانه‌اش را به نمایش گذاشت و اینجاست که تعامل خود جمعی زنان و دیگری مردان مطرح می‌شود.

معشوق من/ گویی ز نسل‌های فراموش گشته است... / او مردی است از قرون گذشته / یاد آور اصالت زیبایی (همان: ۲۸۷)

و از طرفی هم «خود جمعی» زنان در تقابل با جامعه مرد سالار و ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه، به ویژه در ادبیات کلاسیک ایران هستند، که فروغ در مقابل این دیگری جمعی به مرز بندی احساسات و اندیشه و تجربیات مشترک زنانه خود دست می‌زند و سعی دارد تا به مقابله با این ایدئولوژی‌های حاکم به حقوق خود جمعی زنانه برسد. و به عبارتی خود جمعی زنان را در مقابل دیگری مردان قرار می‌گیرد. «یکی از مشخصات شعر جدید فارسی توجه صریح و آگاهانه به مسائل اجتماعی است، در ادبیات قدیم ما هم توجه به اوضاع احوال اجتماعی و سیاسی دیده می‌شود، اما هرگز صراحت و شمول و گستردگی ادبیات جدید را ندارد... فروغ مخصوصاً نسبت به مسائل اجتماعی دوره‌ی خود دیدی حساس و انتقادی دارد، یکی از درگیری‌های او با قوانین و عرفیاتی است که در مجموع به ضرر زنان است. او گاهی در مقام یک زن عاصی و سرکش و از طرفی روشن فکر که حاضر نیست به زندگی عادی و مظلومانه زن ایرانی تن دهد. با قوانین و عرف درگیر می‌شود و این یکی از زمینه‌های اصلی شعر اوست.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۶۹ و ۱۷۰)

فروغ زنی شاعر است که با جسارتی ویژه از فکرهای خانگی بیرون زد و جهان وسیع تری را در اندیشه‌اش به خدمت گرفت و در برابر سنت فرهنگی قیام کرد و او تبری به دست گرفت و گاهی بی‌محابا ضربه‌هایی به دیوارهای محکم تعصبات دیگری جمعی جامعه مرد سالار زد و اندیشه‌اش هم چیزی جز خراب کردن کامل این دیوارها نبود.

«در جامعه‌ی سنتی دهه سی، ظهور کلام عریان فروغ غیر منتظره بود. ساخت فرهنگی ایران آن روز پذیرای چنین بیانی از جانب یک زن نبود. اما در برابر الگوهای تحمیلی زن ایرانی متوجه دنیای دیگری شد. و فروغ نماینده زنی است که حتی در برابر قرارداد‌های دست و پا گیر عصیان کرد.» (مدنی، ۱۳۸۵: ۱۵۰ و ۱۵۱)

فروغ در شعرش خود جمعی زنان را به نمایش می‌گذارد و به پیرامونش خوب نگاه می‌کند، این خود جمعی فروغ معترض به قواعد و رفتارهای سنت شده اجتماعی است.

باید توجه داشت که جسارت و بی‌پروایی فروغ در این است که با تمام محدودیت‌های جامعه مرد سالار و یک جامعه سنتی برای اولین بار به نیازهای زنانه توجه می‌کند و همچنین اهمیت کار شعری فروغ در این است که نخستین زنی است که در ایران از شورها و عواطف خود و هم جنسانش به روشنی سخن می‌گوید:

در شرار آتش دردی نهان/ نغمه‌ی من... همچو آوای نسیم پر شکسته/ عطر غم می‌ریخت بر دل‌های خسته (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۹۲)

به این ترتیب شعر فروغ فرخزاد شعر عصیان و بحران در مقابل دیگری جمعی است. فروغ با جهانی که در آن زندگی می‌کند و مانع‌رهایی او می‌شود سر ستیز دارد. فروغ شاعری است که شرایط اجتماعی او را به یاس و بدبینی می‌کشاند. او در مقام یک زن آنقدر از اجتماع نا بسامان خود آزار دیده و از اوضاع ناخشنود است که در بیشتر اشعارش، در پشت مضمون‌های ظاهری، یک درد عمیق و باطنی را نیز می‌توان احساس کرد.

سخنی باید گفت / چه فراموشی سنگینی /...آه/در سر من چیزی نیست/جز چرخش ذرات غلیظ سرخ/ و نگاهم/ مثل یک حرف دروغ شرمگین است و فرو افتاده/... من دلم می خواهد /که به طغیانی تسلیم شوم/ من دلم می خواهد /که ببارم از آن ابر بزرگ/ من دلم می خواهد / که بگویم نه نه نه (همان: ۲۹۱-۲۹۵)

بررسی خود جمعی زنان و جایگاه آنان در اشعار فروغ در مقابل نگاه سنتی به جنس مونث است که فروغ نه به طور کامل ولی به حد نسبتاً زیادی در صدد جداسازی زن از جایگاه سنتی و ارتقا مقام زن است و همچنین به دنبال شکستن عرف ها و تعصبات آن روز جامعه ایران نسبت به جنسیت است. نگاه او ، نگاه انتقادی به جامعه مرد سالار است.

فروغ نسبت به وضعیت موجود جامعه معترض است و زندگی دیگری مردان را در تقابل با احساسات زیبای زنانه می داند و نسبت به زندگی مشترک و کلا جنس مخالف نظر چندان مساعدی ندارد. و شکوه های بسیاری از رابطه با دیگری جنس مخالف دارد. او نسبت به ازدواج رویکردی کاملاً سیاه دارد و در شعر حلقه به این موضوع می پردازد و ازدواج را نوعی بردگی و بندگی می داند:

دخترک خنده کنان گفت که چیست /راز این حلقه زر/راز این حلقه که انگشت مرا / این چنین تنگ گرفته است به بر/راز این حلقه که در چهره ی او / این همه تابش و رخسندگی است /مرد حیران شد و گفت/ حلقه خوشبختی است،حلقه زندگی است/ همه گفتند مبارک باشد/ دخترک گفت دریغا که مرا / باز در معنی آن شک باشد/ سالها رفت و شبی / زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر/ دید در نقش فروزنده او/ روزهایی که به امید وفای شوهر/ به هدر رفته، هدر/ زن پریشان شد و نالید که وای/ وای این حلقه که در چهره او/ باز هم تابش و رخسندگی است/ حلقه بردگی و بندگی است.(همان: ۹۴-۹۵)

فروغ در اشعارش، سنت ستیز و شالوده شکن است، شعر فروغ خود جمعی زن معاصر در مقابل دیگری تمام سنت ها و قردادهای محدود کننده ی زن است. فروغ در بیست سالگی می گوید: «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنها با مردان است. من به رنج هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی عدالتی مردان می برند کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به کار می برم، آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت های علمی، هنری و اجتماعی بانوان است. آرزوی من این است که مردان ایرانی از خودپرستی دست بکشند و به زنها اجازه دهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند.» (جلالی، ۵۹: ۱۳۷۷) و این همان خود جمعی زنان است که فروغ آن را در مقابل دیگری بی توجه ای جامعه مردان نسبت به زنان و نادیده گرفتن توانمندی ها و احساسات و اندیشه زنان مطرح می کند.

مرد و مردان ۱۵ بار در دیوان فروغ به کار رفته است و صفاتی که برای مرد می آورد نشان دهنده ی آن است که مرد چهره خوبی در ذهن و اندیشه فروغ ندارد. صفاتی از قبیل مرد خود خواه، هوس ران، مغرور و...

به لبهایم وزن قفل خموشی / که در دل قصه ای ناگفته دارم/ ز پام باز کن بند گران/ کزین سودا دلی آشفته دارم/ بیا ای مرد ای موجود خودخواه/ بیا بگشای درهای قفس را/ اگر عمری به زندانم کشیدی/ رها کن دیگرم این یک نفس را (فرخزاد، ۱۳۷۷: ۴۷)

آرزویی است مرا در دل / که روان سوزد و جان کاهد/ هر دم آن مرد هوس ران را/ با غم اشک و فغان خواهد(همان: ۵۷)

و خود را سرزنش میکند که:

چرا امید بر عشق عبث بست/ چرا در بستر آغوش او خفت/ چرا راز دل دیوانه اش را / به گوش عاشقی بیگانه خو گفت(همان: ۳۹)

و در جایی دیگر هم از نگرش مرد نسبت به خود شکوه می کند:

هر جا که نشست بی تامل می گفت/ او یک زن ساده لوح عادی بود(همان: ۶۳)

فروغ در اشعارش خود جمعی را بر پایه مولفه های جهان ذهنی مشترک زنان پایه می نهد و موفق می شود زن مدرن را طراحی و به جامعه معرفی کند و بعد هم به دفاع از او بر می خیزد. به عبارتی فروغ به خود جمعی زنان می پردازد و سپس آن را در مقابل دیگری جمعی جامعه (کلیت جامعه) و مردان قرار می دهد که برای رسیدن به حقوق خود جمعی شان در تلاش هستند و سعی دارند تا با مقابله با این ساختار به اهداف خود برسند.

فروغ دیگری جمعی جامعه مرد سالار را به چالش می کشد و اعلام می دارد که خود جمعی زن نه تفریح است و نه طعمه و شی، بلکه زن قطبی است که وجودش برای وجود قطب دیگر ضروری است.

شاید این را شنیده ای زنان/ در دل آری و نه به لب دارند/ ضعف خود را عیان نمی سازند/ راز دار و خموش و مکارند/ آه من هم ز منم، زنی که دلش / در هوای تو می زند پر و بال(همان: ۱۴۴) و گاه از این احساسات مشترک زنانه خود افسوس می خورد: گفتم که بانگ هستی خود باشم/ اما دریغ و درد که زن بودم(همان: ۱۸۸)

و گاهی نیز از این که زن تنها وسیله ای برای کامجویی دیگری مردان قرار می گیرد، دلگیر است: به او جز از هوس چیزی نگفتند/ در او جز جلوه ظاهر ندیدند/ هر جا رفت در گوشش سرودند/ که زن را بهر عسرت آفریدند(همان: ۳۸)

فروغ در اندیشه و اشعارش تحولی عمیق به وجود آورد و در این سیر تحول است که نخست با جسارت به در هم شکستن سد و بند تعصبات و ساختار و ضابطه های دیگری جمعی جامعه مرد سالار پرداخت. سد و بند هایی که نیمی از انسان ها را به سبب زن بودن نه تنها جنس دوم که به آدم دست دوم و با محرومیت های عظیم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... تبدیل کرده بود.

ما متوجه این می شویم که شاعر با شجاعتی بسیار و آگاهی فراوان این پوسته ی تعصبات را می شکافت و سعی دارد تا برای گرفتن حقوق خود جمعی و رسیدن به جایگاه اصلی و با ارزش خود جمعی زنان با هر آنچه در مقابل او سد و مانع است مبارزه کند. تولد دیگر او را از زنی که به تعبیر خودش ساده و احمق به یک انسان و عاشق پر شور زندگی که برای رسیدن به حقوق خود جمعی تلاش می کند تبدیل می کند که می خواهد به عصیان بر ضد دیگری جمعی مناسبات و تعصبات غیر بشری جامعه ی مرد سالار پردازد و تا توان دارد در این راه بخروشد.

فروغ بعد از نیمایوشیچ و در کنار احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث از پیشگامان شعر معاصر فارسی محسوب می شود که نوع نگاه او بر جنسیت امکان تحلیل و تبیین تحول جدی در رویکرد خود جمعی زنان ایرانی را در مقابل دیگری جمعی بستر جامعه مرد سالار و سنتی و همچنین دیگری ادبیات کلاسیکی که محوریت اصلی آن فقط احساسات و اندیشه های مردانه بوده است فراهم کرد. البته باید به این نکته توجه کرد که ساختار جامعه مردسالار عدم رهایی کامل فروغ از قید و بند ها و عرف و عادت های حاکم بر جنسیت در ساختار سنتی ایران شد.

در بین شاعران نوین کشور ما، فروغ فرخزاد با زنانه گویی خاصی که تکرار ناشدنی می نماید و نگاهی زنانه، احساسات و ادراکات مشترک زنان را در اشعار خود آشکار می سازد و از روح و احساس زن در اشعارش استفاده می کند تا در عرصه ادبیات نوین ایران زن ایرانی چون گذشته در پستوی انزوا تنها به مرد شدن نیاندیشد. و فروغ سعی دارد در مقابل تصویر تحقیرآمیز و نقش منفعل و توصیف غیر واقعی زن در بیشتر آثار ادبی گذشته، به آشکار کردن تصویر خود زنانه، نمایش دادن چهره ی واقعی و بی نقاب زن و شفاف کردن هویت و حقایق زنانه و دریافت بازتاب تجربه ها و صدای زنانه در ادبیات ایران پردازد.

فروغ نظام ادبیات کلاسیک ایران را که در آن محوریت احساس و اندیشه فقط مردان بودند و زن در آن جایگاهی نداشت را در هم شکست او با این تحول که در ادبیات معاصر ایران ایجاد کرد راه را برای ابراز اندیشه ها، احساسات، و تجربیات خود جمعی زنان که تاکنون سابقه و جایگاهی در ادبیات ایران نداشته است باز کرد. به عبارتی تأثیر به سزایی در ورود خود جمعی زنان نه تنها در ادبیات معاصر بلکه در سراسر ادبیات این سرزمین داشت.

نتیجه گیری

خود شکل گرفته هر فرد محصول افکار و احساسات و تجربه های اوست و مستقل از آن نیست و به موجودیت فردی یک شخص خود گفته می شود. ویژگی های اساسی یک شخص که او را از دیگر اشخاص متمایز می کند خود را تشکیل می دهد و خود عامل اندیشه ها و اعمال فرد است و هیچ خودی بدون در نظر گرفتن رابطه با دیگری امکان وجود پیدا نمی کند، هر خودی، دیگری را در کنار می بیند. اگر خودی وجود داشته حتما دیگری هم خواهد بود. و رابطه ی شکل گرفته بین این خود و دیگری گاه بر پایه تعامل و گاه مبتنی بر تقابل است. گاهی ممکن است خود به صورت جمعی باشد و مرزهایش گسترش یابد یعنی افرادی که دارای ایدئولوژی ها و باورها و تجربیات مشترک هستند در تعامل یا تقابل با دیگری جمعی قرار گیرند.

اثر هر شاعری بیان احساسات و تجربه های زندگی اوست و چون از زندگی نشأت گرفته است بنابراین نشان دهنده ی خود شاعر است. که این خود شکل گرفته در اشعار هر شاعر ناشی از تمایزاتی است که از نظر نقش اجتماعی، مسائل روانی و فرهنگی بین آنها وجود دارد.

شعر فروغ فرخزاد هم آینه است که احساسات و تجربه های مخصوص خود او در آن دیده می شود، با بررسی شعر فروغ ابتدا خود فردی شکل گرفته در اشعار او را در برخورد با دیگری جنس مخالف خود یعنی مرد می بینیم که از یک سو در تعامل و عشق ورزیدن به آن و از یک سو در تقابل و در اعتراض به آن می یابیم.

سپس با توجه به این مطلب که احساسات و تجربیات مشترکی بین زنان وجود دارد این خود شکل گرفته در اشعار فروغ قابل گسترش به خود جمعی زنان است که از طرفی در تعامل با دیگری مردان است، چرا در گرایش و عشق به جنس مخالف احساس و تجربه ی مشترکی بین زنان است و از طرفی هم خود جمعی زنان با جامعه مرد سالار و ایدئولوژی های حاکم بر جامعه و به ویژه در ادبیات کلاسیک ایران در تقابل است. و در مقابل این دیگری جمعی به مرز بندی احساسات و اندیشه و تجربیات مشترک زنانه خود دست می زند و سعی دارد تا به مقابله با این ایدئولوژی های حاکم به حقوق خود جمعی زنانه برسد. به عبارتی شعر فروغ خود جمعی زنان را در مقابل دیگری مردان قرار می دهد. و شعر فروغ نه تنها به بیان اندیشه ها و احساسات و تجربه های خود فردی می پردازد، بلکه صدای خود جمعی زنان را در دیگری جامعه و ادبیات کلاسیک طنین انداز می کند. در این راه فروغ تلاش بسیار و موثری انجام داد و باعث شد زن به عنوان یک خود جمعی در جامعه و ادبیات معاصر و به بیان بهتر در کل تاریخ ادبیات ایران دیده شود.

این تحولی که فروغ در ادبیات ایجاد کرد باعث شد راه برای ابراز خود فردی و خود جمعی زن در ادبیات معاصر ایران تا حد زیادی گشوده شود. جایگاه فروغ فرخزاد در ادبیات معاصر ایران و بعد از دوره ی نیما، جایگاهی ویژه است، اما این ممتاز بودن را می شود به کل تاریخ شعر فارسی هم تسری داد. چرا که فروغ صدای خود جمعی زنانه ای در تاریخ سراسر مردانه شعر فارسی است.

منابع

- جلالی، بهروز؛ جاودانه زیستن در اوج ماندن؛ چاپ سوم، تهران: مروارید، ۱۳۷۷.
- روشنی، رضا. من فروغ؛ تهران: نگار و نیما (نگیما)، ۱۳۸۳.
- زمانی نعمت سرا، کامران؛ نگاهی به آثار فروغ فرخزاد؛ در محفل عزای آینه ها، تهران: بیان دانش، ۱۳۸۰.
- شمیسا، سیروس؛ نگاهی به فروغ فرخزاد؛ تهران: مروارید، ۱۳۷۷.
- فرخزاد، پوران؛ کارنامه زنان کارای ایران (از دیروز تا امروز)؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱.
- فرخزاد، فروغ؛ دیوان؛ کوشش سعید قانع. تهران: انتشارات بهزاد، ۱۳۷۷.
- گل محمدی، احمد؛ «جهانی شدن و بحران هویت»؛ مجله مطالعات علمی، ش ۱۰، ۱۳۸۰.
- لنگرودی، شمس؛ تاریخ تحلیلی شعر نو؛ جلد ۳. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰.
- مدرسی، فاطمه؛ فرهنگ توصیفی نقد و نظریه ادبی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

مدنی، نسرین. ؛ در کوچه‌های خاکی معصومیت؛ نقد تطبیقی فروغ فرخزاد و غاده السمان شاعر معاصر عرب، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۵.

مرادی کوچی، شهناز؛ شناختنامه ی فروغ فرخزاد؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹.

مشرف آزاد، محمود (م. آزاد)؛ پریشادخت شعر، زندگی و شعر فروغ فرخزاد؛ تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۶.

نیکبخت، محمود؛ شعر زندگی فروغ فرخزاد از گمشدگی تا رهایی ؛ تهران: مؤسسه انتشارات مشعل، ۱۳۷۳.

